

فصل سوم



سبک زندگی

اگر به زندگی کسانی که می‌شناسیم دقت کنیم، درمی‌یابیم که انسان‌ها بسته به ویژگی‌های فردی، فرهنگ، جای سکونت و حتی سن و سالشان، شیوه‌های رفتاری و علایق متفاوتی در زندگی دارند. مثلاً همان‌گونه که برخی دوست دارند تنها با جمع کوچکی از دوستان یا اعضای خانواده رفت‌وآمد کنند، عده‌ای دیگر علاقه‌مندند با طیف گسترده‌تری از افراد آشنا شوند و نشست‌وبرخاست کنند. باز برای مثال، جمعی دوست دارند اوقات فراغشان را در طبیعت به گردش و ورزش بگذرانند و برخی خوش دارند به بازدید از گنجینه‌ها (موزه‌ها) بروند و وقت‌شان را با فعالیت‌های فرهنگی سپری کنند. رویکرد کلی افراد و گروه‌های اجتماعی به زندگی، و شیوه‌ها و برنامه‌هایشان برای بهره‌مندی از آن، «سبک زندگی» نامیده می‌شود. با وجود گوناگونی در رویکرد افراد به زندگی، شماری از اصول هم‌زیستی با دیگر اعضای جامعه و قواعد کلی شناخت خود و شیوه‌های اساسی بهره‌جویی از زندگی، در متون به‌جامانده از گذشته به تکرار آمده و گاه در میان فرهنگ‌های گوناگون، یکسان است. دقت در این اصول، نشان می‌دهد که هرچند ممکن است سبک زندگی در آغاز، مسئله‌ای فردی به نظر بیاید، اما انتخاب‌های افراد، سلیقه‌ها، علاقه‌ها و رفتارهایشان پیامدهای اجتماعی دارند و بر زندگی دیگر افراد جامعه تأثیر می‌گذارند. درس‌های این فصل، ما را در برگزیدن رویکرد و سبکی درست در زندگی یاری می‌دهند؛ به‌گونه‌ای که هم خود و هم دیگران از نعمت زندگی بیشترین و دلخواه‌ترین بهره را ببریم.



۱- در کاربرد کهن زبان فارسی، هنر به معنای هنرهای امروزی نبوده و برای مثال، شاعری و خوش‌نویسی و نقاشی و موسیقی را به طور خاص هنر نمی‌نامیده‌اند. هنر را بیشتر در برابر «گوهر» می‌آورده‌اند. مقصود از گوهر، سرشت و ذات و نیز ویژگی‌های ذاتی و توانایی‌های درونی هرکس بوده که بخشی از آن، ثمره تبار و نژاد و وراثت است. اگر گوهر - چنان‌که باید و شاید - آشکار شود، هنر نام می‌گیرد. برای نمونه، آنکه گوهر هوش خداداد خود را با سخت‌کوشی و دانش‌اندوزی پیرورد، دانشمندی «هنرمند» است



و آنکه از گوهر بخشندگی و سخاوت - که فضیلتی اخلاقی است - برخوردار باشد و آن را در دستگیری از افتادگان و تهی‌دستان به کار گیرد، سخاوتمندی «هنرمند» است. بدین ترتیب گوهر، ذاتی و داشتنی است و هنر، آموختنی و به‌دست‌آوردنی. گوهر بی هنر، بیهوده و بی‌ثمر است و هنر بی گوهر، نامی‌سر. بر پایه آنچه خواندید، پیوند هنر و گوهر را در این نمونه‌های شعر و نثر بررسی کنید.

● هنر کی بُود تا نباشد گهر؟ نژاده بسی دیده‌ای بی‌هنر

فردوسی

● چو پرسند پرسندگان از هنر نشاید که پاسخ دهیم از گهر

فردوسی

● گهر، بی‌هنر، زار و خوار است و سست به فرهنگ، باشد روان تندرست

فردوسی

● گهر گرچه بالا، نه بیش از هنر ز بهر هنر شد گرامی، گهر

ابوشکور بلخی

● استعداد، بی تربیت دریغ^۱ است و تربیت نامستعد، ضایع^۲. خاکستر نَسَبی عالی^۳ دارد که^۴ آتش جوهرِ علوی^۵ است؛ ولیکن چون به نفسِ خود^۶ هنری ندارد، با خاک برابر است و قیمتِ شکر نه از نی است که^۷ آن خود خاصیتِ وی است.

گلستان سعدی

۲- بیت‌ها و عبارت‌های صفحه بعد، برگرفته از گلستان سعدی است. پس از بررسی مفهومی، بگویید هریک با چه عبارتی از درس «آداب زندگانی» همخوانی دارد.

۱- فرهنگ در اینجا برابر با هنر به کار رفته است.

۲- جای افسوس

۳- بیهوده

۴- نَسَب عالی: نژاد و اصل و نسب برتر

۵- کُءِ عَلمَت یا چرایی

۶- جوهرِ علوی/ علوی: گوهری از عالمِ بالا (علوی/ علوی: بالایی، آسمانی)

۷- به خودی خود

۸- بلکه



● هندوی^۱ نِفط‌اندازی^۲ همی‌آموخت. حکیمی گفت: تو را که

خانه نیین است، بازی نه این است.^۳

تا ندانی که سخن عینِ صواب است، مگوی

وانچه دانی که نه نیکوش؛ جواب است، مگوی

● ندهد مردِ هوشمند، جواب

مگر آن گه کز او سؤال کنند

● هرکه سخن نسنجد، از جواب سخن برنجد.

● هرکه نصیحتِ خودرای^۴ می‌کند، او خود به نصیحتگری محتاج است.

● بسیج^۵ سخن گفتن آنگاه کن که دانی که در کار گیرد سخن^۶

● گرچه دانی که نشنوند، بگوی هرچه دانی ز نیک‌خواهی و پند

زود باشد که خیره‌سر^۷ بینی به دو پای اوفتاده اندر بند

دست بر دست می‌زند^۸ که دریغ! نشنیدم حدیث^۹ دانشمند

● آیا قطعۀ پایانی، در تقابل با بیت و عبارت پیش از آن قرار دارد؟ اگر چنین نیست، چرا

ناسازگار به نظر می‌رسند؟ اگر پاسخ‌تان آری است، چرا سعدی در گلستان - که اثری

اخلاقی و پندآموز است - دو توصیه ناسازگار به میان آورده است؟

۳- جمله «از جای تهمت‌زده پرهیز کن» از متن قابوس‌نامه، اشاره دارد به حدیث «اتَّقُوا

۱- هندو: اهل هند، هندی، پیرو آیین کهن مردم هند

۲- پرتاب کردن نفت شعله‌ور به سوی دشمن که از فنون جنگی بود. (نِفط، مُعَرَّبِ واژه فارسی نفت است)

۳- تو که خانه‌ات از نی ساخته شده است، نباید بازی‌ات نفت‌اندازی باشد.

۴- جابه‌جایی یا جهش ضمیر

۵- ارزیابی نکند، سبک‌سنگین نکند

۶- خودرای، خودسر، مستبد

۷- بسیج یا بسیج یعنی آماده‌سازی. در قدیم به معنی قصد و میل نیز آمده است. بسیج چیزی کردن: آماده شدن

برای انجام دادن آن یا قصد و میل کردن به آن

۸- سَخْن یا سَخْن، تَلَفُظِ کهنِ سَخْن بوده است.

۹- لجوج، گستاخ

۱۰- دست بر دست زدن: به نشانه تأسف، دست‌ها را به هم کوبیدن

۱۱- سخن

مَوَاضِعَ التُّهَمِ^۱ (پیامبر اکرم ص). از حضرت علیؑ نیز حدیثی با همین مضمون روایت



کرده‌اند: مَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ مَوَاضِعَ التُّهْمَةِ فَلَا يُلُومَنَّ مَنْ أَسَاءَ بِهِ الظَّنَّ^۲. از سوی دیگر، در آیه‌ای از قرآن کریم می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ» (۴۹/۱۲) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمان‌ها پرهیزید که پاره‌ای از گمان‌ها گناه است). به نظر شما چرا بزرگان دین و به پیروی از ایشان، نویسنده قابوس‌نامه، در کنار هشدار و نهی قرآنی، چنین توصیه‌ای مطرح کرده‌اند؟

۴- حدیث پایین یادآور کدام عبارت از قابوس‌نامه است؟ چرا ثمربخشی نصیحت، در

گرو چنین توصیه‌ای است؟

النُّصْحُ بَيْنَ الْمَأْلَأِ تَقْرِيعٌ (حضرت علیؑ) [پند گفتن در انجمن، سرزنش است].

۱- از جایگاه تهمت‌ها پرهیزید.

۲- کسی که خود را در جایگاه تهمت قرار دهد، نباید آن را که به او گمان بد می‌برد، سرزنش کند.



۱- با الگوی فعل مضارع اخباری آشنا هستید. مثلاً ساخت‌های ششگانه مضارع اخباری از مصدر «رفتن» در زبان نوشتار فارسی بدین قرار است: می‌روم، می‌روی، می‌رود، می‌رویم، می‌روید، می‌روند.

اکنون شما همین شش ساخت را در فارسیِ گفتاری بنویسید و آنگاه تفاوت بن مضارع و شناسه را در صورت نوشتاری و گفتاری بررسی کنید.

همچنین ساخت‌های ششگانه مضارع اخباری مصدر «نشستن» را نیز در فارسیِ گفتاری بنویسید و بن و شناسه را نشان دهید.

۲- التزام، به معنی «همراهی» است و فعل مضارع یا حال التزامی را از آن‌رو چنین نامیده‌اند که با یکی از مفهوم‌های احتمال و تردید، شرط، آرزو، دعا... در زمان حال یا آینده «همراه» است. این مفهوم‌ها، در «قطعی نبودن» با هم اشتراک دارند.

بنویسید حال التزامی در جمله‌های پایین با کدام مفهوم همراهی می‌کند.

اگر به‌موقع بررسی، با هم راه می‌افتیم.

کاش هرچه‌زودتر برای کاهش آلودگی هوا چاره‌ای بیندیشند!

شاید امروز دبیر از من درس بپرسد.

خدا رفتگان شما را بیامرزد!

شو خطر کن



• می‌دانیم که نقش‌نمای «متَّم» در زبان فارسی «حرف اضافه» است که پیش از متَّم قرار می‌گیرد. در سَبک کهن ادب فارسی، گاه افزون بر نقش‌نمای پیشین، برای متَّم نقش‌نمای پسین هم می‌آورده‌اند. به عبارت دیگر، دو حرف اضافه در دو سوی متَّم جای می‌گرفته است؛ برای نمونه در این بیت سعدی:

به دریا در، منافع بی شمار است و گر خواهی سلامت، بر کنار^۱ است



۱- امنیت و آرامش (در اینجا)

۲- ساحل

می‌بینید که واژه «دریا» (متمم) با دو حرف اضافه «به» و «در» همراه شده است. یعنی شاعر به جای آنکه بگوید: «به دریا، منافع بی‌شمار است» یا «در دریا، منافع بی‌شمار است»، هردو را با هم به کار برده است. در حکایت، نمونه‌ای از «دو حرف اضافه برای یک متمم» نشان دهید.



ارتباط مفهومی بیت‌های زیر را با حکایت چهار مقاله بررسی کنید.



کلیله و دمنه

فردوسی

● از خطر خیزد خطر، زیرا که سود ده چهل^۲

بر نبندد گر بترسد از خطر بازارگان^۳

● در نام جُستن، دلیری بُود

زمانه ز بددل^۴ به سیری بُود^۵



● حکایت پایین از بوستان سعدی را بخوانید.

شنیدم که یک بار در حلّه‌ای^۶ سخن گفت با عابدی^۷ کله‌ای^۸

که: «من قَرّ فرماندهی داشتم به سر بر، کلاه مهی^۹ داشتم

- ۱- می‌دانیم که «به» در معنای «در» در زبان فارسی کهن کاربرد داشته است.
- ۲- سود ده چهل در فارسی کهن، یعنی سود بردن در معامله‌ای که در آن، چیزی را به ده درم بخرند و به چهل درم بفروشند؛ نه آنکه سودی چهار برابر به دست آورند.
- ۳- دومین «خطر» - برخلاف «خطر» اول و سوم - معنی «ارزش و اهمیت» دارد.
- ۴- در چیزی را جُستن: روی آوردن به چیزی و تلاش برای دست‌یابی به آن (کنایه)
- ۵- ترسو، بزدل
- ۶- به سیری: سیر؛ سیر در اینجا به معنی حقیقی (=در برابر گرسنه) به کار نرفته است و معنای «بیزار» دارد.
- ۷- محلّه‌ای
- ۸- عابد: عبادت‌کننده؛ کسی که بیشترین اوقات زندگیش را به عبادت خدا و رازونیا با او می‌گذراند.
- ۹- جمجمه‌ای
- ۱۰- کلاه مهی: تاج بزرگی و پادشاهی

سپهرم مدد کرد و نصرت، وفاق^۱ گرفتم به بازوی دولت، عراق
 طمع کرده بودم که کرمان خورم که ناگه بخوردند کرمان سرم
 بگن پنبه غفلت از گوشِ هوش که از مردگان پندت آید به گوش



● نمونه‌ای از «جابه‌جایی یا جهش ضمیر» و «دو حرف اضافه برای یک متمم» در حکایت پیدا کنید.



۱- خواندیم که در بیت «یکی آرزو کن که تا از **هوا** / کجات آید افگندن اکنون **هوا**»، دو واژه قافیه (هوا - هوا) گرچه تلفظ و املاي یکسان دارند، اما معنی متفاوت (آسمان - آرزو) به شاعر اجازه می‌دهد که آن دو را در جایگاه قافیه بنشانند. سال گذشته با آرایه «جناس» آشنا شده‌اید. اوج جناس (=هم‌جنس بودن) میان دو واژه، وقتی است که یکسان تلفظ و نوشته شوند (هم‌آوا و هم‌نویسه باشند)، اما معنی متفاوت داشته باشند. این گونه از جناس را «**جناس کامل (تام)**» می‌نامیم و همه گونه‌های دیگر را «**جناس ناقص**» نام می‌نهیم.

اکنون شما نمونه‌ای از «جناس کامل (تام)» در حکایت نشان دهید و بگویید سعدی چگونه از این آرایه برای بیان رسای مفهوم بهره جسته است.

۲- حکایت چه اندرزی دربردارد و آدمی را از چه خوی و خصلتی برحذر می‌دارد؟

۳- آیا می‌توان گفت پیام این حکایت در تقابل با درون‌مایه حکایت چهارمقاله قرار دارد؟ دلالتان چیست؟

۱- آسمان مرا یاری کرد و پیروزی با من سازگاری و موافقت کرد.
 ۲- به بازوی دولت: با نیروی سعادت و خوشبختی

پرتو امید



- در غزل یک «رای گسست اضافه» بیابید و یک «را» که مصدر اسنادی «بودن» را به «داشتن» تبدیل کند.



۱- بهاءالدین خرمشاهی^۱ از جایگاه حافظ در فرهنگ ایران زمین با این جمله تعبیر کرده است: «حافظ، حافظه ماست». نخست بگویید زیباییِ آواییِ این عبارت برخاسته از چه آرایه‌ای است؛ سپس با توجه به پاره‌متنی که از همین پژوهشگر خواندید و بر پایه شناختی که از شعر حافظ دارید، بنویسید از این تعبیر چه معنایی برداشت می‌کنید.

۲- «دنيا هزار رو دارد» یادآور کدام بیت از این غزل حافظ است؟

۱- بهاءالدین خرمشاهی (زاده ۱۳۲۴) قرآن‌پژوه، حافظ‌شناس، مترجم و ادیب و عضو پیوسته فرهنگستان زبان و ادب فارسی است. «حافظ‌نامه» (دوره دو جلدی) اثر خرمشاهی یکی از معتبرترین مراجع حافظ‌شناسی به شمار می‌رود.

۳- مَغیلان (به معنای جایگاه غولان) بوته‌های نسبتاً بزرگی است به اندازه یک درختچه که شاخه‌های آن خارهای بلند دارد. مَغیلان که اغلب در صحرای عربستان می‌روید، یک نوع گیاه سوزنی است با خارهای سفید چندپهلوی که پای درختچه می‌ریزد و با وزش باد، به اطراف بیابان می‌پراکند.

● شاعران ادب فارسی بیشتر از آزار خار مَغیلان سخن رانده‌اند.^۱ در این بیت از گلستان سعدی، چگونه به سودمندی خار مَغیلان نیز اشاره شده است؟
خوش است زیر مَغیلان به راه بادیه خفت شبِ رَحیل، ولی ترکِ جان نباید گفت

۴- در قدیم نمایش‌های عروسکی سایه‌بازی و خیمه‌شب‌بازی رواج داشته است. در سایه‌بازی نمایش با حرکت چند عروسک که در برابر منبع نور قرار می‌گرفتند و سایه‌هایشان بر پرده می‌افتاد، اجرا می‌شد؛ اما در خیمه‌شب‌بازی عروسک‌های متحرک آویخته به نخ، خود در برابر چشمان تماشاگر نمایان می‌شدند. نمایش را در قدیم «بازی» می‌گفتند و نمایش‌های عروسکی را «شب‌بازی»، «خیال‌بازی» و «پرده‌بازی» می‌نامیدند.
● بر پایه تناسب یادشده، معنای دقیق این بیت حافظ را بنویسید.

هان، مشو نومید چون واقف نه‌ای از سرّ غیب باشد اندر پرده، بازی‌های پنهان غم مخور

۵- با توجه به توضیح واژه «مَغیلان» در واژه‌نامه کتاب فارسی، معنا و مفهوم این بیت حافظ را بنویسید.

دور است سرِ آب از این بادیه؛ هُش دار! تا غول بیابان نفریبد به سرابت

۶- از واژه «سرزنش» در بیت ششم افزون بر معنای «ملامت و نکوهش»، چه معنای دیگری برمی‌آید؟

۱- در پاره‌متن برگرفته از قابوس‌نامه (درس ششم، آداب زندگانی) نیز از بی‌فایده‌گی و بی‌خاصیت بودن مَغیلان یاد شده است.

۷- میان «قدم زدن» در بیت حافظ، با «قدم زدن» رایج در زبان فارسیِ امروز چه تفاوت معنایی دیده می‌شود؟

۸- اگر بخواهید حال و هوای این غزل را با یک واژه توصیف کنید، چه واژه‌ای را برازنده می‌دانید؟

۹- نزدیکیِ مفهومیِ بیت‌های پایین را با غزل حافظ بررسی کنید.

● باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش بر جفای خارِ هجران^۱، صبر بلبل بایدش
حافظ

● چنین است رسم^۲ سرای جهان همی راز خویش از تو دارد نهان
نسازد، تو ناچار با او بساز^۳ که روزی نشیب است و روزی فراز^۴
فردوسی

● گر مرد رهی، غم مخور از دوری و دیری دانی که رسیدن، هنرِ گامِ زمان است
ه. ا. سایه

۱۰- عبید زاکانی - شاعر هم‌روزگار حافظ - در بیت زیر چگونه از نمادهای مشترک با بیت حافظ بهره گرفته و چه مفهومی را القا کرده است؟

● در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خارِ مغیلان، غم مخور
حافظ

● گر رهروان به کعبه مقصود می‌رسند ما جز به خارهای مغیلان نمی‌رسیم
عبید زاکانی

۱- دوری، جدایی، فراق؛ خارِ هجران (اضافهٔ تشبیهی)

۲- قاعده، شیوه، آیین

۳- ساختن؛ مدارا کردن

۴- نشیب و فراز: سختی و خوشی (در اینجا)



در فارسی هفتم استعدادهای درخشان، از ویژگی‌های مفهومی و ساختاری مصدر در زبان فارسی سخن گفتیم و شیوه ساده ساخت بن از مصدر را توضیح دادیم. اکنون ده مصدر را در دو جدول جداگانه به همراه بن‌های مضارع (اکنون) و ماضی (گذشته) هریک آورده‌ایم. از نظر ارتباط میان بن‌ها، چه تفاوتی میان این دو جدول به چشم می‌خورد؟

۱

| مصدر | بن مضارع | بن ماضی |
|--------|----------|---------|
| خوردن | خور | خورد |
| گُشتن | کش | کشت |
| افتادن | افت | افتاد |
| پریدن | پر | پرید |
| زیستن | زی | زیست |

۲

| مصدر | بن مضارع | بن ماضی |
|-------|----------|---------|
| بستن | بند | بست |
| نشستن | نشین | نشست |
| پختن | پز | پخت |
| شنیدن | شنو | شنید |
| دیدن | بین | دید |

چنان‌که پیداست، در مصدرهای جدول ۱، میان بن‌های مضارع و ماضی، نظم و قاعده‌ای برقرار است؛ اما در مصدرهای جدول ۲ چنین نظمی یافت نمی‌شود. از این رو در اصطلاح دستوری، به مصدرهای جدول ۱، «منظم» می‌گوییم و مصدرهای جدول ۲ را «نامنظم» می‌نامیم.

بر بنیاد جدول ۱، ارتباط میان بن‌های مصدرهای منظم زبان فارسی را در این الگو

می توان گنجاند:

بن مضارع + **د** / **ت** / **لاد** / **ید** / **ست**^۱ = بن ماضی

بدین ترتیب، مصدرهایی را نامنظم به شمار می آوریم که بن هایشان از الگوی پیش گفته پیروی نمی کنند. در این میان، مصدرهایی از قبیل «آمدن» یا «پذیرفتن» را هم در دسته «نامنظم» جای می دهیم؛ زیرا گرچه میان بن های چنین مصدرهایی نیز نظم دیده می شود («آ + **مَد** = آمد»^۲ یا «پذیر + **فَت** = پذیرفت»)، اما صرفاً برای یک نمونه نمی توان الگویی در نظر گرفت. به همین دلیل هر مصدری را که با الگوی یادشده همخوانی نداشته باشد، نامنظم قلمداد می کنیم.

در میان گونه های مصدر (منظم و نامنظم)، به کارگیری مصدرهای منظم به سبب قاعده مندی، برای فارسی زبانان آسان تر است. بنابراین گاهی در کنار مصدر نامنظم، شکل منظم آن را ساخته و در زبان خود به کار برده اند. برای مثال، به بن های «گشتن» که مصدری نامنظم است، نگاه کنید:

| | | |
|---------|----------|------|
| بن ماضی | بن مضارع | مصدر |
| گشت | گرد | گشتن |

اگر بخواهیم «گشتن» را به مصدری منظم تبدیل کنیم، باید بن ماضی را از «گشت» به «گردید» تغییر دهیم. سپس از این بن ماضی (= گردید)، مصدر «گردیدن» را بسازیم:

| | | |
|---------|----------|--------|
| بن ماضی | بن مضارع | مصدر |
| گردید | گرد | گردیدن |

بدین ترتیب، «گردیدن» پدید می آید که صورت منظم مصدر «گشتن» است. برای نمونه ای دیگر از این فرایند، به مصدر نامنظم «جستن» (= پریدن) نگاه کنید:

۱- «ست» هرگاه به صامت افزوده شود، به صورت «ست» یا «یست» درمی آید: دان + **ست** = دانست، توان + **ست** = توانست، نگر + **ست** = نگریست
 ۲- در فارسی هشتم استعدادهای درخشان خواندیم که بن مضارع مصدرهایی مانند «آمدن»، «ستودن» و «پیمودن»، به ترتیب «آ/ آی»، «ستا/ ستای» و «پیما/ پیمای» است؛ اما صورت «آ»، «ستا» و «پیما» درست تر به نظر می رسد. در این نمونه نیز «آ» به عنوان بن مضارع برگزیده شده است.

| | | |
|----------|----------|-------|
| بن مضارع | بن مضارع | مصدر |
| جَست | جَه | جَستن |

که این گونه به صورت منظم درمی آید:

| | | |
|----------|----------|---------|
| بن مضارع | بن مضارع | مصدر |
| جَهِید | جَه | جَهِیدن |

شماری اندک از مصدرهای نامنظم در زبان فارسیِ امروزیَن یافت می شوند که مانند دو نمونه پیش گفته به صورت منظم هم کاربرد دارند. به جز این قبیل نمونه ها، سایر مصدرهای نامنظم را نمی توان به دلخواه به مصدر منظم تبدیل کرد.^۱

بر پایه آنچه اکنون خواندید، می توان گفت که در زبان فارسی، بن ماضی (گذشته) از بن مضارع ساخته می شود. در مصدرهای منظم، فرایند ساختِ بن ماضی از بن مضارع کاملاً روشن است؛ زیرا با افزایش یک یا دو واج بر بن مضارع، بن ماضی به دست می آید؛ برای مثال:

«اندیش» بن مضارع + «ید» ← اندیشید بن ماضی

اما در مصدرهای نامنظم، ساخت گیریِ بن ماضی از بن مضارع، هم با تغییر همراه است و هم افزایش؛ دو مثال از مصدرهای نامنظم «کاشتن» و «آزمودن»:

«کار» بن مضارع ← «کاش» + «ت» ← کاشت بن ماضی

«آزما» بن مضارع ← «آزمو» + «د» ← آزمود بن ماضی

بدین ترتیب بن مضارع را باید ریشه بن ماضی قلمداد کرد. آنگاه اگر «ت» و «ن» را به بن

ماضی بیفزاییم، مصدر ساخته می شود:

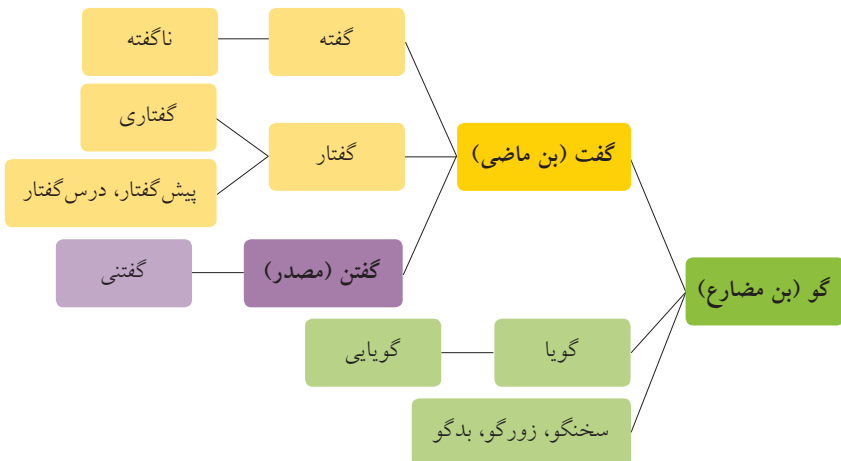
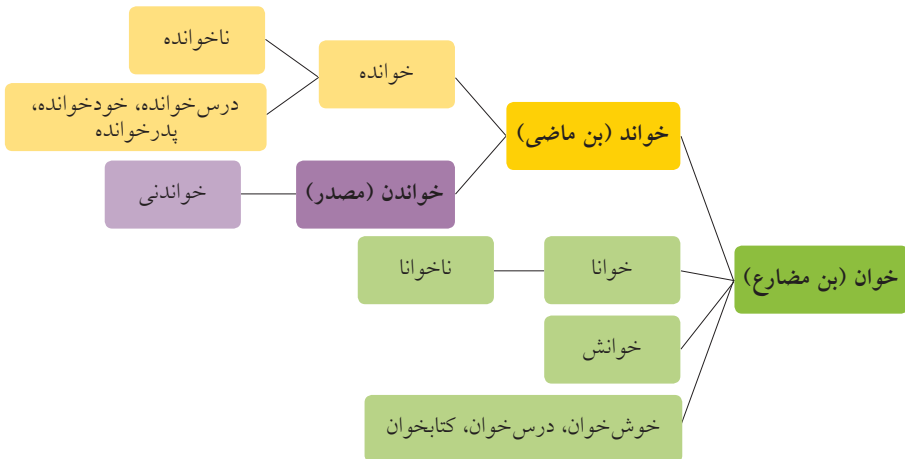
بن مضارع ← بن ماضی ← مصدر

۱- مثلاً مصدر «آسودن» را که نامنظم است (آسا [بن مضارع]، آسود [بن ماضی])، نمی توان به مصدر منظم تغییر داد و «آساییدن» (آسا [بن مضارع]، آسایید [بن ماضی]) را ساخت؛ چون در زبان فارسی مصدر «آساییدن» نداریم. همچنان که مصدر نامنظم «انگیختن» (انگیز، انگیخت) را نباید به «انگیزیدن» تبدیل کرد. مصدر نامنظم «پرداختن» (پرداز، پرداخت) نیز به شکل منظم «پردازیدن» تبدیل پذیر نیست؛ زیرا گرچه در فارسی کهن به ندرت آمده است، اما در فارسیِ امروز کاربرد ندارد.

«اندیشید» بن ماضی + «لَ» و «ن» = اندیشیدن مصدر

«کاشت» بن ماضی + «لَ» و «ن» = کاشتن مصدر

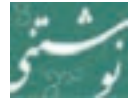
در فارسی هفتم استعدادهای درخشان، ابتدا خوشه‌واژه‌سازی را بر بنیاد مصدر و بن‌های برگرفته از آن (ماضی و مضارع) فراگرفتید؛ اما اکنون که دانستید بن مضارع، ریشه بن ماضی و - به واسطه بن ماضی - ریشه مصدر به شمار می‌آید، دقیق‌تر و علمی‌تر آن است که خوشه‌واژه‌سازی را از بن مضارع آغاز کنیم. نمونه‌وار به این دو خوشه‌واژه از دو مصدر (یکی منظم و دیگری، نامنظم) بنگرید:





- در میان مصدرهای زیر، مصدرهای منظم را جدا کنید و سپس آنها را در پنج دسته جای دهید.

آوردن، بستن، شکافتن، یافتن، گداختن، آراستن، خندیدن، بافتن، ایستادن، ماندن، آویختن، دانستن، ربودن، کندن، مردن، پسندیدن، پنداشتن، پیوستن، افکندن، پیراستن، گذاشتن، آزمودن، فرسودن، گریستن^۱، راندن، بریدن، نهادن.



۱- چرا نمی‌توان مصدر «بردن» را منظم به شمار آورد؟

۲- شکل منظم مصدرهای درون جدول را بنویسید و خانه‌ها را پر کنید.

| مصدر | بن مضارع | بن ماضی |
|-------------------|----------|---------|
| رستن ^۲ | | |
| نامنظم ← | | |
| منظم ← | | |

| مصدر | بن مضارع | بن ماضی |
|-------------------|----------|---------|
| رستن ^۳ | | |
| نامنظم ← | | |
| منظم ← | | |

| مصدر | بن مضارع | بن ماضی |
|----------|----------|---------|
| کوفتن | | |
| نامنظم ← | | |
| منظم ← | | |

۱- بن مضارع مصدر «گریستن»، «گری» (بر وزن شنی) است که در پیوند با پسوند «-ه» (ب) در واژه «گریه» به صورت «گری» درمی‌آید.

۲- رها شدن

۳- سبز شدن گل و گیاه

| بن ماضی | بن مضارع | مصدر |
|---------|----------|--------------------|
| | | رِشتن ^۱ |
| | | |

نامنظم ←

منظم ←

۳- بر بنیاد بن مضارع مصدرهای «بافتن» و «شنیدن»، خوشه‌واژه جداگانه‌ای برای هریک بسازید.



۱- چرا برخی فارسی‌زبانان فعل گذشته مصدر «چیدن» را به جای «چیدم، چیدی، چید، چیدیم...» به صورت «چیندم، چیندی، چیند، چیندیم...» به کار می‌برند؟

۲- کودکی فارسی‌زبان که ساخت‌های گذشته مصدر «سوختن» (مانند سوختم، سوختی، سوخت...) را از اطرافیان آموخته است، ساخت‌های مضارع را بدین شکل به کار می‌برد: می‌سوخم، می‌سوخی، می‌سوخت...

سبب این کاربرد چیست؟ بر پایه این نمونه، ممکن است کودک ساخت‌های مضارع مصدر «مردن» را چگونه بگوید؟

۱- تبدیل کردن پنبه و پشم به نخ

همزیستی با مام میهن



● مثنوی پایین^۱ را با لحن حماسی و میهنی بخوانید.

| | |
|--|--|
| ای وطن، ای مادر تاریخ ساز | ای مرا بر خاک تو روی نیاز |
| ای کویر تو بهشت جان من | عشق جاویدان من، ایران من! |
| ای ز تو هستی گرفته ریشه ام | نیست جز اندیشه ات اندیشه ام |
| آرشی ^۲ داری به تیر انداختن | دست بهرامی به شیر انداختن ^۳ |
| کاوۀ آهنگری ضحاک کُش | پُتک دشمن افکنی ناپاک کُش |
| رخشی و رستم بر او پا در رکاب | تا نبیند دشمنت ^۴ هرگز به خواب |
| مرزداران دلیرت جان به کف | سرفرازان سپاهت صف به صف، |
| خون به دل کردند دشت و نهر ^۵ | بازگرداندند خرّم شهر را |
| ای وطن، ای مادر، ای ایران من | مادر اجداد و فرزندان من |
| خانۀ من، بانه ^۶ من، توس من | هر وجب از خاک تو، ناموس ^۷ من |

۱- سرودۀ علیرضا شجاع پور

۲- آرش کمانگیر، اسم خاصّ آبرپهلوان ایرانی است. اسم های خاص معمولاً «ی» (به معنی ناشناس بودن) نمی گیرند. برای مثال، می گوئیم: «پهلوانی دیدم» اما «آرشی دیدم» جمله ای متداول نیست. گویا مقصود شاعر از «آرشی داری»، «پهلوانی چون آرش داری» باشد؛ همچنین: «دست بهرامی به شیر انداختن»: «برای افکندن شیران دست کسی مانند بهرام [داری]»

۳- اشاره به داستان بهرام گور؛ که دو شیر ژیان را بر خاک افکند.

۴- دشمن تو را

۵- خون به دل کسی کردن: او را دچار غم و رنج کردن (کنایه). یعنی چنان مردانه ایستادگی کردند و دلیرانه جنگیدند که دشت و نهر - که میدان نبرد بودند - از این مایه پایداری و جان فشانی به ستوه آمدند.

۶- نام شهری در استان کردستان در مرز باختری ایران

۷- همسر، مادر یا خواهر مرد که حفظ حرمت و امنیت آنها بر عهده اوست.

ای دریغ از من^۱ که ویران بینمت بیشه را خالی ز شیران بینمت
خاک تو گر نیست، جان من مباد! زنده در این بوم و بر یک تن مباد!



۱- بیتی بیابید که در آن جابه‌جایی یا جهش ضمیر رخ داده باشد.

۲- سه بیت نشان دهید که دو واژه قافیه در هر کدام با هم آرایه جناس بسازند.



۱- از مصراع «خون به دل کردند دشت و نهر را» علاوه بر مفهومی که در پانوشته یاد شده است، چه معنای دیگری برمی‌آید؟

۲- در میان بیت‌های شعر، چه مفهوم‌ها و تعبیرهای مشترکی با درس «همزیستی با مام میهن» می‌توان یافت؟



۱- برایم مایه افسوس و تأسف بی‌اندازه است.

مام (در ترکیب «مام میهن») کوتاه‌شده «ماما» به معنیِ مادر است. امروزه «ماما» را در معنای قابله (زنی که به مادر کمک می‌کند تا نوزاد را به دنیا آورد) به کار می‌برند. واژه «مامان» که چندی است در کنار «مادر» رواج دارد، از زبان فرانسوی به فارسی راه یافته است. البته باید دانست که زبان‌های فارسی، هندی و زبان‌های اروپایی - از جمله انگلیسی، فرانسوی، آلمانی - از یک ریشه مشترک پدید آمده‌اند و زبان‌شناسان مجموعه این زبان‌ها را «خانواده زبان‌های هندواروپایی» نامیده‌اند. زبان‌های هندواروپایی - چه آنها که از هم دورترند [مانند فارسی و انگلیسی] و چه آنها که به هم نزدیک‌ترند [مانند انگلیسی و آلمانی] - در برخی واژه‌های پایه اشتراک دارند. برای نمونه، واژه‌های «پدر»، «مادر»، «برادر»، «دختر»، «نام»، «ابرو»، «در»، «ستاره»، «تندر»، «نو»، «گاو» را با معادل انگلیسی هریک مقایسه کنید.^۱

چنین نزدیکی‌ای را در میان دو زبان فارسی و فرانسوی نیز می‌توان جست‌وجو کرد؛ مثلاً فرانسه‌زبانان عدد «دو» و ضمیر «تو» را کمابیش مانند فارسی‌زبانان تلفظ می‌کنند. بنابراین اگرچه «مامان» لغتی فرانسوی است، اما هم‌ریشه با «مام» و «ماما»ی فارسی است و با آن نزدیکی آوایی دارد. در برابر «مام»، در فارسی واژه «باب» داشته‌ایم که کوتاه‌شده بابا بوده است. در فارسی کهن به هردو واژه مام و باب، «ک» (به نشانه دوستداری و تحبيب، نه نشانه کوچکی و تصغیر) افزوده و واژه‌های «مامک» (=مادر عزیز، مادرجان) و «بابک» (=پدرجان) ساخته شده و واژه اخیر به صورت اسم خاص پسرانه رواج یافته است.

۱- البته به صرف نزدیکی آوایی نمی‌توان دو واژه را هم‌ریشه قلمداد کرد؛ چنان‌که «بد» در فارسی و انگلیسی، تلفظ و معنای یکسان دارند، اما از دو ریشه متفاوت‌اند! همچنین حساب واژه‌های هم‌ریشه را باید از وام‌واژه‌ها جدا کرد. واژه‌های هم‌ریشه در زبان مادر دو زبان هم‌خانواده وجود داشته‌اند، اما وام‌واژه را یک زبان از زبان دیگر به وام گرفته است؛ خواه با آن از یک خانواده باشد، خواه از خانواده زبانی دیگری به شمار آید. bazar (بازار)، pistachio (پسته)، paradise (پردیس)، khaki (خاکی، به رنگ خاک)، caravan (کاروان؛ که «ون» - نام نوعی خودروی سواری بزرگ - برگرفته از آن است)، magic (=جادویی، از ریشه «مغ»)، pajamas (=پیژامه، از واژه فارسی «پای‌جامه») برخی از وام‌واژه‌های فارسی در زبان انگلیسی هستند. بررسی علمی ریشه لغت و دگرگونی‌های تاریخی آن، موضوع دانش «ریشه‌شناسی» است.

دوراندیشی



۱- بیتی بیابید که هم دربردارنده «تشبیه» باشد و هم دارای آرایه «جناس»؛ آنگاه پایه‌های (ارکان) تشبیه را نشان دهید.

۲- در بیت «آن که ورا دوست‌ترین بود گفت: / در بُنِ چاهیش ببايد نُهفت»، تلفظِ حرف آغازینِ فعل «نُهفت» با هر سه حرکت (زیر، زبر، پیش) درست است؛ هرچند اکنون از این میان «نُهفت» پرکاربردتر است و «نُهفت» کم‌کاربردتر. واژه «نمایش» نیز سه‌گونه‌آغاز، اما «رسیدن» دوگونه‌آغاز (با زیر یا زبر) است. در برخی وام‌واژه‌های عربی هم با این ویژگی روبه‌رویم: خبره و فتوا (دوگونه‌آغاز؛ به ترتیب: زیر یا پیش، زیر یا زبر).

چهار واژه (دو واژه از متن شعر و دو واژه بیرون از آن) نمونه بیاورید که دوگونه یا سه‌گونه‌آغاز باشند؛ سپس بگویید آیا امروزه بسامد تلفظشان کمایش برابر است یا نه.



• در مصراع نخست بیت «پایش از آن پویه درآمد ز دست / مهر دل و مهره پشتش شکست»، تعبیر «پایش درآمد ز دست» را امروزه چگونه به کار می‌بریم؟

۱- گویا مقصود از «شکستن مهر دل» آن باشد که آسیب‌دیدگی سبب شد دل از زندگی بُرد.



● در برخی دست‌نویس‌های (نسخه‌های خطی) مخزن‌الاسرار نظامی، بیت پایانی این

حکایت چنین ضبط شده است:

دشمن دانا که پیِ جان بُود بهتر از آن دوست که نادان بُود

معنای بیت را با این ضبط بررسی کنید و بیفزایید که به نظر شما کدام یک رساتر یا

زیباتر است. چرا؟



آشنایی با فرهنگستان (۶)

در پنج بخش «دانستنی» از کتاب‌های فارسی و نگارش هفتم و هشتم استعداد‌های درخشان، تا اندازه‌ای با تاریخچه فرهنگستان آشنا شدید و از گروه‌های گوناگون و ۷۰ کارگروه تخصصی واژه‌گزینی و سازوکار پیچیده و زمان‌بر واژه‌گزینی آگاهی یافتید. بایستگی واژه‌سازی در زبان فارسی امروز - به‌ویژه در قلمرو علم - را نیز دریافتید و دانستید که پویایی و ورزیدگی زبان فارسی، در گرو واژه‌سازی علمی، فراگیر و روزآمد در فرهنگستان است. همچنین نمونه‌هایی از واژه‌های مصوب فرهنگستان را - که شمار آنها به شصت هزار نزدیک شده است - جست‌وجو و بررسی کردید.



در آشنایی با فرهنگستان (۵) درباره فرایند فارسی‌شدگی بسیاری از وام‌واژه‌های عربی و چرایی اهمیت معادل‌سازی برای واژه‌های بیگانه انگلیسی خواندید. بیایید سخن را از همین جا با یادکرد وام‌واژه‌های دیگر از عربی پی بگیریم: **خبر**. این واژه که در زبان فارسی دست‌کم دیرینگی هزارساله دارد، با اسم، صفت، پیشوند و پسوند، و بُن‌های فارسی ترکیب شده است:

خبر

خبر نامه

بی خبر ← بی خبری

با خبر

خوش خبر

خبر دار

خبر چین ← خبر چینی

خبر ساز ← خبر سازی

خبر گزاری

خبر پراکنی

بدین سان «خبر» چنان در پیکرهٔ زبان فارسی گوارش یافته است که دیگر واژه‌ای فارسی‌شده به شمار می‌آید؛ زیرا به‌مانند یک واژهٔ فارسی در گسترش واژگان و پرمایگی زبان ما تأثیرگذار بوده است. همچنین می‌توان وام‌واژهٔ «طلب» را نمونه آورد. ما این واژه را از عربی به وام گرفته‌ایم؛ اما از آن، مصدر «طلبیدن» را پدید آورده‌ایم و بر پایهٔ الگوی زمان‌های فعل در زبانمان، فعل‌های گوناگون ساخته‌ایم: **طلبید**، می **طلبیدم**، **طلبیده** بودی، **طلبیده**‌اند، **طلبیده** باشد، می **طلبید**، خواهد **طلبید**... چنین است که «طلبیدن» در قامت یک مصدر فارسی ظاهر می‌شود^۱ و بن مضارع و بن ماضی آن «طلب» و «طلبید»، افزون بر فعل‌ها، به ساخت واژه‌هایی از قبیل **طلبکار**، **داوطلب**^۲ (← **داوطلبانه**)، فرصت **طلب** (← **فرصت طلبی**)، فرصت **طلبانه**، راحت **طلب** (← **راحت طلبی**)، **نطلبیده**^۳ نیز یاری می‌رساند.

۱- از وام‌واژهٔ «بَلَع» هم مصدر «بلعیدن» ساخته شده است.

۲- داو، واژهٔ فارسی به معنی «نوبت بازی» بوده است و امروزه «داوطلب» به کسی می‌گویند که به میل و ارادهٔ خود، آمادهٔ انجام کاری است.

۳- «نطلبیده» در زبانزد «آب نطلبیده مراد است» در پاسخ به کسی که آب خوردن می‌آورد و تعارف می‌کند، گفته می‌شود.

از سال گذشته به یاد دارید که فرهنگستان در برابر واژهٔ بیگانهٔ «وبسایت»، «وبگاه» را برگزیده است. «وب» در ساختار این واژهٔ مصوّب، بیگانه است. برخی خرده می‌گیرند که چرا فرهنگستان واژه‌های نیمه‌فارسی ساخته و معادلی مانند «تارنما» را نپذیرفته است. نخست باید دانست که هرچند «وب» به معنی «تار» است، اما مقصود از آن، تارهایی است که مانند تار عنکبوت شبکه‌وار در هم تنیده شده است. باوجود این، معنایی که از «تارنما» در زبان فارسی برمی‌آید، چنین است: آنچه تیره و تار به نظر می‌رسد! ازاین‌رو «تارنما» نه‌تنها معنی‌رسان نیست، بلکه واژه‌ای غلط‌انداز به شمار می‌آید. به همین دلیل فرهنگستان آگاهانه «وب» را به عنوان وام‌واژه در زبان فارسی به رسمیت می‌شناسد، اما با به‌کارگیری عناصر فارسی، راه را بر همهٔ واژه‌های برگرفته از آن می‌بندد.

| | | |
|------------------------|---------------------|----|
| website | وبگاه | وب |
| weblog | وب‌نوشت | |
| (weblogging) weblogger | وب‌نویس (وب‌نویسی) | |
| webcam | وب‌بین ^۱ | |
| websurfing | وب‌گردی | |
| web master | وب‌دار | |

می‌بینید که با واژه‌گزینیِ سنجیده و میانه‌روانه، «وب» کارکردی مانند «خبر» یافته و در خدمت واژه‌سازیِ زبان فارسی درآمده است.

بنابراین واژهٔ بیگانهٔ زمانی پذیرفتنی است که از یک‌سو معادلی کوتاه و رسا برایش نتوان یافت و از سوی دیگر، بتوان از راه‌یابیِ خوشه‌واژهٔ آن جلوگیری کرد و برای هریک برابر‌نهادی ساخت. به همین دلیل است که فرهنگستان با وجود پذیرش واژهٔ «تنیس»، «تنیسور» را - که مشتق از آن است - با «تنیس‌باز» جانشین می‌کند.

تنیسور ← تنیس‌باز^۲

۱- وب‌بین، کوتاه‌شدهٔ «وب‌دوربین» است؛ همچنان که webcam کوتاه‌شدهٔ web camera.

۲- به همین ترتیب، پیانیست را با «پیانونواز» جایگزین می‌کنیم.

خطر ویرانگر واژه‌های بیگانه وقتی آشکار می‌شود که با خوشه‌واژه خود به زبان فارسی رخنه می‌کنند. برای نمونه، واژه بیگانه «تایم» را در نظر بگیرید. با آنکه واژه فارسی «زمان»^۱ ما را از کاربرد «تایم» یکسره بی‌نیاز می‌کند، اما عده‌ای - شاید از روی ناآگاهی و شاید برای خودنمایی - بیهوده این واژه را بر زبان می‌آورند؛ غافل از این که «تایم» راه را برای ورود هم‌خانواده‌های خود به زبان فارسی هموار می‌کند:



چنین است که تاخت‌وتاز خوشه‌واژه‌های بیگانه در قلمرو زبان فارسی، هم میدان را برای جولان واژه‌های فارسی تنگ می‌کند و هم، فرایند واژه‌سازی زبان ما را کند و ناکارآمد می‌سازد.

- ۱- زمان ریشه فارسی دارد و «زمانه» (روزگار) برگرفته از آن است. زبان عربی این لغت را از فارسی به وام گرفته و آن را به صورت «أَزمَنَه» (جمع زمان) و «مُزَمَن» نیز درآورده است.
- ۲- زمان‌پا (پا: بن مضارع از مصدر پاییدن). زمان‌سنج معادل کرنومتر است.
- ۳- نیمه
- ۴- تمام‌وقت
- ۵- نیمه‌وقت
- ۶- سر وقت
- ۷- درنگ (=توقف بازی یا مسابقه برای مدتی کوتاه با درخواست مربی و اعلام داور برای یادآوری نکات فنی به بازیکنان)



- بر پایه آنچه درباره وام‌واژه «طلب» گذشت، فرایندِ فارسی‌شدگیِ وام‌واژه «فهم» را با آوردن نمونه‌هایی از فعل و اسم و صفت، نشان دهید.



دوره پنج جلدی «فرهنگ ریشه‌شناسی زبان فارسی» برنده سی‌وسومین جایزه کتاب سال جمهوری اسلامی ایران دکتر محمد حسن دوست، عضو هیئت علمی فرهنگستان، کتاب را در پی شانزده سال پژوهش پرمایه فراهم آورده و فرهنگستان زبان و ادب فارسی به چاپ رسانده است. در این فرهنگ، پیشینه هر لغت فارسی در زبان فارسی میانه و صورت کهن‌تر آن، در ایرانی باستان یاد شده و ریشه هندواروپایی لغت و مترادف‌های آن در گویش‌های ایرانی نیز گرد آمده است.